



ماجرای فروپاشی اقتصادی-سیاسی ونزوئلا

پادکست دایجست | قسمت ۱۲

تیر ۱۳۹۷

فرشاد محمودی

ویرایش و تنظیم: شادی حسینی

مقدمه

در این قسمت از پادکست «دایجست»، به بررسی ماجرای فروپاشی اقتصادی، سیاسی و همچنین اجتماعی ونزوئلا خواهیم پرداخت. این موضوع به دلیل این انتخاب شد که فروپاشی اقتصادی ونزوئلا، در چنان مقیاس وسیعی اتفاق افتاد که حتی اگر آن را با بزرگ‌ترین و شدیدترین بحران‌های اقتصادی تاریخ مقایسه کنیم، باز هم یک بحران اقتصادی غیرمعمول و باورنکردنی به نظر می‌رسد. همچنین، سیاستمداران ونزوئلا وعده‌ها و شعارهایی به مردم این کشور دادند که اجرای این وعده‌ها، یکی از عوامل اصلی این فروپاشی است؛ وعده‌هایی که یکی از اصلی‌ترین راه‌های جلب نظر مردم در انتخابات (و در واقع فریب آن‌ها) در سراسر دنیا است. به همین دلیل احساس کردم داشتن آگاهی بیشتر از این عوامل و دلایل ضروری است.

به جز مواردی که گفته شد، بسیاری از مردم شاخص‌های اقتصادی حال حاضر ایران را با ونزوئلا اوایل بحران مقایسه می‌کنند و نگران «ونزوئلا شدن» ایران هستند. بنابراین در این اپیزود به سرگذشت ونزوئلا می‌پردازیم و خواهیم دید که کشوری که روزی ثروتمندترین کشور آمریکای لاتین به شمار می‌رفت، چگونه امروز به فقیرترین و تهی‌دست‌ترین آن‌ها تبدیل شده است.

اوضاع کنونی ونزوئلا

نرخ تورم ونزوئلا در سال ۲۰۱۷، به ۱۰۰۰ درصد و سال ۲۰۱۸، به ۱۳,۰۰۰ درصد رسید. این رقم، بیشترین نرخ تورم تاریخ این کشور و همچنین قرن بیست و یکم دنیا است. تولید ناخالص داخلی ونزوئلا در چهار سال اخیر (این مطلب در سال ۲۰۱۸ نگاشته شده) ۴۰ درصد افت داشته که این میزان، از افت تولید ناخالص داخلی آمریکا در طول بحران اقتصادی بزرگ این کشور در دهه ۱۹۳۰ (Great Depression) نیز بیشتر است. همزمان، شاخص قتل عمد و غارت در این کشور از خطرناک‌ترین شهرهای دنیا هم فراتر می‌رود. شرایط اقتصادی ونزوئلا از زمانی که نیکلاس مادورو (Nicolás Maduro) رئیس‌جمهور شد به چنین وضعیت فاجعه‌باری رسید. این اوضاع باعث تظاهرات گسترده‌ی مردم علیه دولت مادورو شد؛ مردمی که طبق نظرسنجیها حدود ۸۰ درصدشان مخالف مادورو و خواهان استعفای وی هستند. اما مادورو نه تنها اهمیتی به مردم کشورش و خواسته‌هایشان نداده است، بلکه این کشور را روز به روز بیشتر به سمت دیکتاتوری سوق می‌دهد.

به لطف جریان گردش آزاد اطلاعات در دنیای امروز، ریشه‌ها و عواملی که اوضاع اقتصادی و -به تبع آن- سیاسی این کشور را به این وضعیت اسفبار رسانده‌اند، ثبت شده و می‌توان به تحلیل این عوامل از ابتدای سقوط اقتصاد ونزوئلا پرداخت.

اکثر منابع، شروع این فروپاشی را از دولت هوگو چاوز (Hugo Chávez) و تراژدی اقتصادی آن روایت می‌کنند. در حالی که دولت چاوز و دولت مادورو مستحق هرگونه انتقاد بابت نابسامانی کنونی‌اند، اما نواقص اصلی را باید در نظام (سیستم) اقتصادی و سیاسی این کشور جست‌وجو کرد. در ابتدا و برای درک بهتر، خوب است به ورای سال‌های اخیر رفته و تاریخ ونزوئلا را در ۵۰ سال اخیر مرور کنیم، اما پیش از آن باید چگونگی شکل‌گیری ونزوئلا را مورد بررسی قرار دهیم.

آنچه باید از ونزوئلا بدانیم

ونزوئلا کشور نسبتاً وسیعی در شمالی‌ترین نقطه‌ی آمریکای جنوبی است که در منطقه‌ی کارائیب (Caribbean) و در میان سه کشور برزیل، کلمبیا و گویانا (Guyana) واقع شده است. این کشور با داشتن حدود ۳۰۰ میلیارد بشکه نفت، تقریباً دو برابر ایران، بزرگ‌ترین ذخایر نفت جهان را داراست.

جالب است بدانیم که تا قبل از سال ۱۴۹۹، کشوری به نام «ونزوئلا» وجود نداشته و شکل‌گیری این کشور، به کشف قاره‌ی آمریکا و مستعمره‌سازی اسپانیاییها در آن برمی‌گردد.

تا آن زمان در منطقه‌ای که ونزوئلا در آن واقع شده، قبایلی بومی که فعالیت اصلی آن‌ها کشاورزی و ماهی‌گیری بوده زندگی می‌کرده‌اند. تا این که کریستف کلمب (Christopher Columbus) در سال ۱۸۴۸ و در سومین سفر اکتشافی‌اش به قاره‌ی آمریکا، جزایر مروارید را کشف

می‌کند و مسیر برای اکتشافات بعدی هموار می‌گردد. یک سال پس از این واقعه، منطقه‌ای که ونزوئلا در آن واقع شده توسط آلونسو د اوجدا (Alonso de Ojeda)، نایب اسپانیایی، کشف می‌شود. وقتی آلونسو به دریاچه‌ی ماراکایبو (Lake Maracaibo)، که ذخایر عظیم نفت ونزوئلا در زیر سطح آن مدفون است، می‌رسد، با مشاهده‌ی خانه‌های محلی بومیان که روی سطح آب دریاچه ساخته شده بود و به علت شباهت آن به ونیز، آن منطقه را «ونزوئلا» به معنای «ونیز کوچک» نام می‌دهد. به تدریج، پای اسپانیاییها به این منطقه باز شده و روند مستعمره‌سازی ونزوئلا آغاز می‌شود. البته در آن زمان ونزوئلا در مقایسه با سایر مستعمرات اسپانیا اهمیت چندانی نداشت و بیشترین فعالیت اسپانیاییها در آن، شکار برده و صید مروارید بود. همین عدم اهمیت باعث شد که اسپانیا در مقابل بدهی‌اش به آلمان، امتیاز بهره‌برداری از منابع طبیعی ونزوئلا را برای چند سال به این کشور واگذار کند. البته آلمانیها هم که به دنبال کشف فلزات گرانبها مانند طلا بودند، در ونزوئلا چیزی نیافتند. یکی از علل اصلی‌ای که عده‌ی زیادی را به هدف کشف طلا به ونزوئلا می‌کشاند، افسانه «الدورادو» (El Dorado legend) بود؛ افسانه‌ای که اسپانیاییها پس از کشف آن مناطق، از بومیان شنیده بودند و طبق آن شهری که از طلا ساخته شده بود، در جایی بین ونزوئلا و کلمبیا مستتر بود. اسپانیاییهای زیادی به تصور یافتن این شهر به ونزوئلا آمدند، اما این فقط یک افسانه‌ی محلی بود و چنین شهری هرگز یافت نشد.

در نیمه‌ی دوم قرن شانزدهم میلادی، اسپانیاییها با بهره‌گیری از سیستم انکومینداس (Encomiendas)، به وسعت مستعمرات خود در ونزوئلا افزودند. طبق سیستم انکومینداس که در واقع یک سیستم فئودالی بود، به افرادی که به نام پادشاهی اسپانیا منطقه‌ای را فتح می‌کردند، زمین داده می‌شد و آن‌ها می‌توانستند بومیان همان منطقه را به‌عنوان کارگر در زمین‌های خود به کار وادار کنند. این فاتحان در مقابل، به بومیان وعده می‌دادند که در برابر حملات قبایل دیگر از آن‌ها دفاع خواهند کرد.

به‌کارگیری همین روش (انکومینداس) باعث افزایش توجه‌ها به این منطقه گردید چنان‌که کاراکاس (Caracas) پایتخت ونزوئلا در همان زمان (۱۵۶۷)، و حدود بیست شهر دیگر، طی سی الی چهل سال بعدی در ونزوئلا ساخته شدند.

اقتصاد ونزوئلا در آن زمان بر پایه‌ی کشاورزی و کاشت محصولاتی مانند ذرت، لوبیا، کاکائو، نیشکر، تنباکو و همچنین دامداری بود. اکثر انکومینداها توسط اشخاصی که کریول (Creole) نامیده می‌شدند کنترل می‌شد. کریول‌ها نوادگان سفیدپوستان اروپایی‌ای بودند که در ونزوئلا متولد شده بودند و بعدها جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ونزوئلا را هدایت کردند.

تا این‌جا پادکست، دوران استعمار ونزوئلا را بررسی کردیم؛ حال به شرایط منجر به استقلال ونزوئلا پس از آن می‌پردازیم. دو عامل، نقش اصلی را در شرایط منجر به استقلال کشور ونزوئلا ایفا کردند؛ تضعیف و کاهش قدرت ناگهانی امپراتوری اسپانیا پس از شکست از ناپلئون بناپارت در جنگ‌های ناپلئونی (Napoleonic Wars) و همچنین قدرت گرفتن طبقه‌ی اربابان یا کریول‌ها. این قشر که طبقه‌ی مرفه و قدرتمند جامعه‌ی ونزوئلا را تشکیل می‌دادند، اولین قیام‌ها و مطالبات استقلال‌طلبانه را شکل دادند. قیام‌هایی که به مانند همه‌ی مطالبات استقلال‌طلبانه در سراسر دنیا، در ابتدا با سرکوب مواجه شد تا این‌که با ظهور شخصیتی به نام سیمون بولیوار (Simón Bolívar) و رهبری او - که خود از طبقه‌ی کریول یا اربابان بود و در چندین شهر ایران نیز خیابان‌هایی به یاد او نام‌گذاری شده - این قیام به نتیجه رسید و منجر به استقلال چندین کشور آمریکای جنوبی از جمله کلمبیا، اکوادور، پاناما، ونزوئلا و نیز مناطقی از شمال برزیل، غرب گویانا و شمال پرو گردید. در اوایل استقلال، به مجموع این کشورها که بین سال‌های ۱۸۱۹ تا ۱۸۳۱ از استعمار اسپانیا رهایی یافتند، گرن کلمبیا (Gran Colombia) گفته می‌شد. پس از مدتی، اختلاف بین کشورهای گرن کلمبیا باعث جدایی آن‌ها شده و بدین‌گونه بود که ونزوئلا به صورت مستقل تبدیل به یک کشور شد.

اگر مایل هستید بیشتر در مورد سیمون بولیوار و ماجرای استقلال ونزوئلا و تأثیرات مهمی که بر منطقه‌ی آمریکای جنوبی گذاشت بدانید، پیشنهاد می‌کنم به تماشای فیلم The Liberator که داستان زندگی او را روایت می‌کند، بنشینید.

دوران بعدی تاریخ ونزوئلا که از زمان استقلال این کشور در سال ۱۸۳۱ تا حدود صد سال بعد و سال ۱۹۳۵ را در بر می‌گیرد، دوران جمهوری کادیلوها (Caudillos) نام دارد.

کادیلوها قسمتی از فرهنگ و تاریخ سیاسی-اجتماعی اسپانیا و به‌طور کلی کشورهای آمریکای جنوبی هستند. کادیلوها رهبران دیکتاتوری‌های نظامی بودند که در قرن نوزدهم و در بحبوحه‌ی استقلال کشورهای آمریکای جنوبی و به دلیل فقدان ثبات سیاسی و حاکمیتی ظهور می‌کردند. کادیلوها که افرادی کاریزماتیک و قدرتمند بودند، معمولاً فرماندهان سابق بودند که کنترل ارتش‌های محلی را در دست داشتند و به واسطه‌ی روابط قوی، گاهی اوقات حکومت کشوری را در دست می‌گرفتند.

از زمان استقلال ونزوئلا تا حدود ۱۰۰ سال بعد، اکثر حکومت‌های این کشور بدین شکل به قدرت رسیدند. چنان‌که در قسمت‌های قبلی پادکست صحبت کردیم و در تاریخ نیز نمونه‌های مشابه فراوانی وجود دارد، هنگامی که ساختار حکومت کشوری بصورت انقلابی تغییر می‌کند، تا مدت زیادی پس از این اتفاق، آن کشور ثبات را تجربه نمی‌کند. اگر به تاریخ رجوع کنیم مشاهده خواهیم کرد که همیشه در تغییر حکومت‌های این‌چنینی، با وجود این‌که تا قبل از تغییر مخالفان حکومت با اتحاد عمل کرده‌اند، پس از پیروزی و رسیدن به قدرت، اختلاف بر سر قدرت آغاز شده و در برخی موارد این اختلافات، زمینه‌ساز پیدایش دیکتاتوری‌های نظامی بوده است.

اتفاقاتی که در ونزوئلا منجر به دیکتاتوری‌های نظامی گردید، با ریاست جمهوری پائز (José Antonio Páez) آغاز شد. دوران وی که یکی از ژنرال‌های سیمون بولیوار در جنگ با اسپانیا بود، اوایل با اقدامات مثبت همراه بود. وی که خصوصیات محافظه‌کارانه داشت، با لغو انحصار کلیسا در آموزش و همچنین معافیت‌های مالیاتی، قدرت کلیساها را به شدت کاهش داد، تجارت را به میزان زیادی آزاد و قدرت را در دست دولت متمرکز کرد. البته وی به برده‌داری در ونزوئلا پایان نداد که همین موضوع دستمایه‌ی مخالفت‌های بعدی حزب لیبرال با وی شد. اما پس

از پائز، ثبات سیاسی و حاکمیتی ونزوئلا روز به روز کمتر شد و کادیلوها یا دیکتاتورهای نظامی مختلفی به قدرت رسیدند. آخرین این کادیلوها، ژنرال نظامی و البته دیکتاتوری تمام عیار به نام خوان گومز (Juan Vicente Gómez) بود. با وجود ذات مستبد، وی رهبری مقتدر بود که منشأ اقدامات مفیدی برای ونزوئلا شد و این کشور را از آشفتگی نجات داد. در همین دوران بود که طلای سیاه، نفت، در ونزوئلا کشف شد و این کشور را مانند بسیاری از کشورهای نفت خیز دیگر به مصائب و بدبختی‌های زیاد دچار و به قول معروف، اسیر نفرین نفت (Oil Curse) کرد.

اکتشاف نفت

اوضاع در ونزوئلا قبل از کشف نفت در ۱۹۱۴ به شدت آشفته بود؛ در داخل، خوان گومز درگیر سرکوب شورش‌ها و تثبیت اوضاع بود، از سوی دیگر نیز عدم بازپرداخت وام‌های دریافتی و همچنین ناتوانی در پرداخت خسارت‌های وارد شده به اموال کشورهای اروپایی در طی شورش‌های داخلی، ونزوئلا را گرفتار بحران بدهی کرده بود. اروپایی‌ها دست به اقدام عملی زدند؛ هلند به نیروی دریایی ونزوئلا حمله کرد و آلمان، انگلستان و فرانسه نوار ساحلی ونزوئلا را مسدود کردند. با کشف ذخایر نفتی در ونزوئلا، خوان گومز امتیاز بهره‌برداری از این ذخایر را به این کشورها واگذار کرد؛ بهره‌برداری چهار کشور بزرگ اروپایی از منابع نفت ونزوئلا، این کشور را در سال ۱۹۲۸، به دومین صادرکننده بزرگ نفت جهان پس از آمریکا تبدیل کرد؛ به طوری که ونزوئلا نه تنها همه‌ی بدهی‌های خود را پرداخت، بلکه با ثروت فراوانی که از این راه وارد کشور می‌شد، شروع به ساخت پروژه‌های بزرگ زیربنایی مانند جاده و راه‌آهن و بندرگاه و بسیاری طرح‌های عمرانی دیگر کرد. با این وجود و مانند اکثر کشورهای صادرکننده نفت، پول نفت در بین اقشار جامعه به صورت مساوی تقسیم نمی‌شد. سرازیر شدن پول نفت، باعث افزایش فساد در این کشور شده بود؛ مقامات ارشد حکومت روز به روز ثروتمندتر می‌شدند و خوان گومز در حالی تا هنگام مرگ، ثروتمندترین فرد ونزوئلا بود که نیازهای اولیه‌ای مانند مسکن و آموزش نادیده گرفته می‌شد.

با مرگ گومز در سال ۱۹۳۵، دوران حکومت کادیلوها در ونزوئلا به پایان رسید و این کشور وارد دوره‌ی جدیدی از تاریخ خود شد. دورانی که تا دهه‌ی هفتاد میلادی ادامه داشت و طی آن ونزوئلا درگیر افت و خیزهای شدید سیاسی، تغییر حکومت‌های متوالی و آشوب، تظاهرات و کودتا بود. با این حال، اولین احزاب در همین دوره‌ی تاریخی (دهه ۳۰ تا دهه ۷۰) در این کشور شکل گرفتند. احزابی که با همراه کردن توده‌ی مردم با خود، عامل تغییرات بزرگی در حکومت شدند.

تا قبل از سال ۱۹۱۴ و اکتشاف منابع نفتی در ونزوئلا، این کشور به جمهوری موزی (Banana Republic) معروف بود. این عبارت در ادبیات سیاسی به کشوری که ثبات سیاسی ندارد و از لحاظ اقتصادی نیز وابسته به صادرات منابعی محدود مانند موز یا مواد خام معدنی است، اطلاق می‌شود. دلیل این موضوع همان‌طور که گفته شد، به تاریخ این کشور و دوران پس از استقلال از اسپانیا برمی‌گشت؛ اما حتی پس از استقلال ونزوئلا از اسپانیا، این کشور همچنان سبک حاکمیتی خود و از جمله سیاست‌گذاری تجاری‌ش را تغییر نداد، موضوعی که دلیل اصلی در فقر ماندن ونزوئلا بعد از استقلال بود.

کشف نفت اما شرایط را به کلی دگرگون کرد. طبقه‌ی اشراف که تا آن زمان بخش کشاورزی ونزوئلا را در اختیار داشت، جای خود را به طبقه‌ی صنعتی‌ای داد که هدفش گشودن بازارهای نفت به روی سرمایه‌گذاری خارجی و شرکت‌های چندملیتی بود. این اولین باری بود که ونزوئلا، اقتصادی نسبتاً آزاد و کسب منافع اقتصادی را تجربه می‌کرد. سپس و از ۱۹۱۰ تا دهه ۳۰ میلادی، خوان گومز با واگذاری امتیاز بهره‌برداری از منابع نفت، بدهی‌های ونزوئلا را پرداخت و شروع به مدرنیزاسیون و توسعه زیرساخت کرد، به طوری که تا دهه ۵۰، ونزوئلا خود را به عنوان یکی از کشورهای ثروتمند آمریکای لاتین معرفی و تثبیت کرده بود. در دهه ۵۰، ژنرال مارکو پرز خیمنز (Marcos Pérez Jiménez) با ادامه دادن راه خوان گومز، اقتصاد ونزوئلا را به بالاترین سطح خود در تاریخ این کشور رساند... در این زمان ونزوئلا رتبه‌ی چهارم بالاترین سرانه‌ی تولید داخلی در جهان را داشت!

در حالی که اکتشاف نفت نقش بسیار مهمی در رشد اقتصادی خیره‌کننده‌ی بین دهه ۲۰ تا ۷۰ ونزوئلا داشت، اما تنها دلیل این اتفاق نبود؛ مجموعه عواملی چون اقتصاد نسبتاً آزاد، سیستم مهاجرتی‌ای که کارگران زیادی را از استرالیا، اسپانیا و پرتغال جذب خود می‌نمود و نظام قوی حقوقی که از دارایی‌های تجارت‌های بزرگ محافظت می‌کرد، در توسعه‌ی اقتصادی چشمگیر ونزوئلا در آن زمان دخیل بودند. تا بدینجا مهم‌ترین و تأثیرگذارترین شخصیت‌های سیاسی ونزوئلا و دوران‌شان را از سیمون بولیوار و پائز تا کادیلوها و آخرین آن‌ها خوان گومز مورد بررسی قرار دادیم. حال به شرایط ونزوئلا در زمان پرز خیمنز و اقدامات او می‌پردازیم.

همانطور که اشاره شد سبک حکومت پرز خیمنز تا حدود زیادی شبیه به خوان گومز بود؛ با وجود این که در زمان خیمنز، ونزوئلا از نظر شرایط اقتصادی در اوج بود، اما سرکوب‌های سیاسی پررنگ‌تر از همیشه در جریان بود. همچنین با این که ساختار سرمایه‌داری دولت ونزوئلا در دوره‌ی خیمنز نسبت به قبل تغییری نکرده بود، اما درجاتی از مداخله‌ی دولت در امور دیده می‌شد. برای نمونه می‌توان به اعطای امتیازات انحصاری از سوی دولت به طبقه‌ی نزدیک به حاکمیت، طرح‌ریزی و ساخت پروژه‌های عام‌المنفعه مانند بیمارستان و مدرسه و... و همچنین افزایش نفوذ دولت در صنایع استراتژیک مثل صنعت فولاد اشاره کرد. با وجود این و به صورت کلی، دولت خیمنز در برابر سرمایه‌گذاری خارجی مثبت بود و اجازه می‌داد سیستم قیمتی در بیشتر بخش‌های اقتصاد آزادانه عمل کند و به دنبال ایجاد سیستم رفاهی با صرف هزینه‌های سنگین نبود.

با این که برنامه‌های پرز خیمنز، باعث رشد اقتصادی خیره‌کننده‌ای در ونزوئلا شده بود، اما او به دلیل اعمال سیاست‌های استبدادی، با کودتایی در سال ۱۹۵۸ سرنگون و سپس تبعید شد و مدتی بعد نیز ناپدید گشت. پس از خیمنز و برای مدت کوتاهی و تا زمان برگزاری انتخابات، یک افسر نیروی دریایی موقتاً دولت را در دست گرفت. در انتخابات سال ۱۹۵۸، رومولو بتانکورت (Rómulo Betancourt) به پیروزی رسید و چهارمین دوره‌ی جمهوری ونزوئلا تحت فرماندهی او شکل گرفت. این دوره طولانی‌ترین دوران حکومت سوسیال‌دموکرات‌ها در ونزوئلا بود و در سال ۱۹۶۱، دولت به سه قوه‌ی مجریه، مقننه و قضاییه تقسیم شد؛ از دیگر اتفاقات این دوره می‌توان امضای معاهده‌ی پونتو فیجو (Punto Fijo) که بر لزوم به رسمیت شناخته شدن احزاب سیاسی، احترام به نتایج انتخابات و مبارزه با دیکتاتوری تأکید داشت را نام برد. مدتی بعد، قدرت در ونزوئلا رسماً به دست دو حزب اصلی افتاد و با وجود این که این موضوع اتفاق مثبتی بود، در نهایت منجر به نابودی بنیان‌های اقتصادی ونزوئلا توسط سوسیالیسم در چند دهه‌ی اخیر شد و در واقع فروپاشی سیاسی-اقتصادی ونزوئلا از همان زمان آغاز گردید.

هنگامی که در سال ۱۹۵۸ و با برگزاری انتخابات، ونزوئلا قدم در مسیر دموکراسی گذاشت، به نظر می‌رسید راه خوشبختی این کشور و مردم آن هموار شده است، اما تجربیات دموکراتیک ونزوئلا، از همان ابتدا در عمل نتیجه‌ی درستی در بر نداشت و به اعتقاد بسیاری، این سیاست‌ها و عقاید بتانکورت، سردمدار این نهضت، بود که عامل این موضوع بود. بتانکورت که در گذشته کمونیست بود، روش‌های مارکسیستی را به نفع ایجاد یک رویکرد آهسته و پیوسته‌ی سوسیالیستی انکار می‌کرد. با وجود چرخش به سمت سوسیال‌دموکراسی، وی همچنان به دخالت فعال و مؤثر دولت در امور اعتقاد داشت. بتانکورت متعلق به نسلی بود که معتقد بودند صنعت نفت ونزوئلا باید ملی شده و از پول حاصل از این عمل، یک سیستم رفاهی پایه‌گذاری شود؛ نسلی که باور داشت ونزوئلا برای گذر از موانع ایجادشده توسط دولت‌های خارجی، نیاز به داشتن سلطه‌ی کامل بر نفت خود دارد و در صورت وقوع این اتفاق، صنعت نفت ملی‌شده می‌تواند منابع مالی لازم جهت ارزان کردن گازوئیل و بنزین، تحصیلات و سیستم بهداشتی رایگان و طیف وسیعی از طرح‌های رفاهی دیگر را تأمین کند. این نظریات، به سرعت جای خود را بین اقشار متوسط و کم درآمد جامعه باز کرد و این دسته، حامیان اصلی بتانکورت را شکل دادند. هسته‌ی اصلی این اعتقاد این بود که اقتصاد باید به صورت مرکزی و توسط دولت اداره شود، بنابراین مدیریت تولید نفت نیز باید در اختیار دولت باشد. بتانکورت اقدامات زیادی برای مدل اقتصادی مورد نظر خود انجام داد که وقت این اپیزود، اجازه‌ی پرداختن به همه‌ی آن‌ها را نمی‌دهد. اما ارمغانی که دولت وی و حتی دولت‌های دیگر با سیاست مشابه اقتصادی برای ونزوئلا داشتند، کسری بودجه قابل ملاحظه بود (برای این که تصور بهتری از برنامه‌های رفاهی داشته باشید در نظر بگیرید که یارانه‌ای که در ایران در حال حاضر و به مبلغ ۴۵ هزار تومان برای هر فرد پرداخت می‌شود نیز نوعی اقدام رفاهی‌ست؛ شاید ظاهر آن با اقدامات رفاهی ونزوئلای زمان بتانکورت تفاوت داشته باشد، اما ماهیت هر دو یکی‌ست). با این که بتانکورت در آن زمان موفق به اجرای طرح‌های خود نشد، اما دولت وی شالوده و پایه‌های این طرح‌ها را بنیان گذاشت. همچنین در اواخر دولت بتانکورت (۱۹۶۰) بود که ونزوئلا به اوپک ملحق شد.

حدود ده سال بعد و در دهه ۷۰ میلادی، پس از این که اوپک قیمت نفت را به دنبال جنگ اعراب و اسرائیل افزایش داد، ثروت فراوانی وارد ونزوئلا شد و کارلوس آندرس پرز (Carlos Andrés Pérez) رئیس‌جمهور وقت ونزوئلا، آرزوی بتانکورت را محقق و صنعت نفت این کشور را ملی اعلام کرد (۱۹۷۵). ملی شدن صنعت نفت، مسیر ونزوئلا را تغییر داده و این کشور را به (Petrostate)، کشوری که اقتصادی بر مبنای نفت دارد، تبدیل کرد. به جای پرداخت مالیات از سوی مردم به دولت در ازای خدمات عمومی و امنیت و غیره، این دولت بود که با پرداخت نوعی رشوه به مردم از طریق اجرای طرح‌های گسترده‌ی رفاهی، تسلطش را بر آن‌ها حفظ می‌کرد، در صورتی که در کشورهای با قالب سیاسی آزادتر و لیبرال‌تر، این مردم هستند که در مقابل خدماتی که دولت به آن‌ها می‌رساند به دولت مالیات می‌پردازند. این موضوع به مثابه‌ی ابزاری در دست مردم است که دولت‌ها را کنترل کنند و دولت‌ها نتوانند پا را فراتر از حدود مشخص شده به‌وسیله‌ی قانون بگذارند.

اما کارلوس پرز با هدف جلب نظر و به نوعی فریب طبقه‌ی عامه، از قدرت دولت برای پیشبرد طرح‌های عمرانی و رفاهی گسترده‌ی خود سود می‌جست؛ طرح‌هایی که کسری بودجه و بدهی‌های خارجی فراوان برای دولت او به همراه داشت. ممکن است برای افرادی این سؤال پیش بیاید که اشکال اجرای طرح‌های عمرانی-رفاهی توسط دولت چیست؟ جواب این سؤال، روشی‌ست که سیاسیون در همه جای دنیا، من جمله ایران، عده‌ای از مردم که اطلاعات کمتری دارند را با آن فریب می‌دهند: پوپولیسم (Populism). -در فرصتی مناسب و در اپیزودی جداگانه و بصورت کامل، درباره پوپولیسم توضیح خواهم داد.- در واقع موضوع، برنامه‌های رفاهی نیست؛ نکته این‌جاست که عده‌ای از سیاستمداران از نقطه ضعف طبقه‌ی عوام جامعه سوءاستفاده کرده و با بیان مسائلی که مردم از شنیدن آن خوشحال می‌شوند، برای خود اکثریتی از هواداران به وجود می‌آورند، اکثریتی که ممکن است ناخواسته و از روی ناآگاهی، فردی نامناسب و دشمن مصالح جامعه و کشور را به قدرت برسانند. پس صرف حمایت اکثریت افراد یک جامعه از یک موضوع و یا شخص، الزاماً به معنای به مصلحت بودن آن موضوع و یا مناسب و درست‌کار بودن آن شخص نیست. برای نمونه، جامعه‌ای که قشر کم‌درآمد و ضعیف اکثریت قاطع آن را تشکیل می‌دهند، اگر در موضع انتخاب بین دریافت یارانه از دولت به شکل وجه نقد و سرمایه‌گذاری بودجه‌ی این یارانه در پروژه‌های رفاهی توسط دولت که منجر به خلق زیرساخت‌های مولد ثروت می‌شود قرار بگیرند، دریافت یارانه‌ی نقدی را ترجیح می‌دهند. علت این است که عامه‌ی مردم علم اقتصاد نمی‌دانند و یا درک درست و واضحی از منافع سرمایه‌گذاری دولت در امور رفاهی ندارند و سودی از آن برای خود متصور نیستند. عده‌ای هم با علم به این که این قشر تأثیرگذار بر نتایج انتخابات، با شنیدن چه وعده‌هایی به حمایت از آن‌ها خواهند پرداخت، طرح‌های رفاهی و عمرانی هم اجرا می‌کنند، اما به بهای فلج کردن کشور در درازمدت؛ بنابراین هیچ‌کس با اجرای برنامه‌های رفاهی-عمرانی مخالف نیست، بلکه نحوه‌ی اجرا و انگیزه‌های این برنامه‌ها و مهم‌تر از همه، عواقب آن‌هاست که اصل برنامه را زیر سؤال می‌برد. فرض کنید ۱۰۰ تومان پول دارید و قصد دارید ۵۰ تومان آن را به شخصی ببخشید و به او کمک کنید، اگر بدانید می‌توان این پول را در کاری سرمایه‌گذاری کرد و ماهیانه ۷۰ تومان سود دریافت و به همان

فرد کمک کرد، ۵۰ تومان از اصل پول را قبل از سرمایه‌گذاری کمک می‌کنید یا ماهیانه ۵۰ تومان از سود پول سرمایه‌گذاری شده را؟ جواب شما مشخص است، اما شخص ناآگاهی از طبقه‌ی عوام، همان ابتدا ۵۰ تومان را می‌خواهد و هرچه به او بگویید که مدتی صبر کند و پس از آن، هر ماه ۵۰ تومان دریافت کند گوشش بدهکار نخواهد بود. شاید با این مثال بتوان به اشخاصی که در جلسات و هنگام رأی‌گیری، رأی اکثریت را «بهترین» می‌دانند، فهماند که این چنین نیست و رأی اکثریت، فقط رأی اکثریت یک گروه از افراد است، نه الزاماً بهترین نظر و خروجی.

به تاریخ فروپاشی اقتصادی ونزوئلا بازگردیم؛ استفاده‌ی کارلوس پرز از نقاط ضعف عوام و راه‌اندازی برنامه‌های رفاهی زیاد، اقتصاد ونزوئلا را «سیاسی» کرد. در آن دوران با وجود شکوفایی اقتصادی، ثروت واقعی آن‌چنانی تولید نشد و پول‌هایی هم که از فروش نفت عاید کشور می‌شد، فقط نقش مسکن را برای عوام ایفا می‌کرد. در حقیقت هنگامی که سیاستمداران در تصمیم‌گیری‌های تجاری دخالت می‌کنند، هیچ‌وقت اولویت ایشان بهره‌وری و انتخاب مصرف‌کننده نبوده و نیست، بلکه آن‌ها فقط به منافع بیشتر دولت خود می‌اندیشند.

اگرچه ملی شدن صنعت نفت ونزوئلا، اقتصاد این کشور را بلافاصله متأثر نکرد، اما بستری برای پوسیدگی سازمان‌ها ایجاد کرد که در دهه‌ی ۸۰ و ۹۰ میلادی آثار خود را نشان داد. دوران سرخوشی اقتصادی ناشی از افزایش قیمت نفت در دهه ۷۰، برای ونزوئلا به پایان رسید. اگرچه حتی در آن زمان هم فقط دولت‌مردان و نزدیکان آن‌ها از آن خوشی بهره بردند و نه عموم مردم. در دهه‌ی ۸۰ و هم‌زمان با کاهش قابل ملاحظه‌ی قیمت نفت، اقتصاد ونزوئلا در ابتدای راهی قرار گرفت که به فروپاشی منتهی می‌شد. کاهش سرانه‌ی تولید داخلی، افزایش بیکاری و نرخ تورم، کاهش ارزش پول ملی و بی‌اعتمادی نسبت به وضعیت اقتصاد، باعث خروج ارز زیادی از ونزوئلا شد؛ مجموع این عوامل به همراه ناتوانی در بازپرداخت بدهی‌های بین‌المللی، ونزوئلا را وارد یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های اقتصادی تا آن زمان خود کرد. هررا کمپینز (Luis Herrera Campins, ۱۹۷۹-۱۹۸۴) با وجود ارزیابی درست از شرایط، خود سیاست‌های مشابهی در پیش گرفت که بولیوار، واحد پول ونزوئلا، که زمانی یکی از با ثبات‌ترین واحدهای پول در آمریکای جنوبی بود را به بی‌ارزش‌ترین آن‌ها مبدل کرد. همچنان‌که مشاهده می‌کنیم، وضعیت کنونی ونزوئلا در این کشور بی‌سابقه نیست، با این تفاوت که به‌علت وجود شبکه‌های اجتماعی و انتقال سریع اطلاعات، تمام دنیا از اوضاع فعلی ونزوئلا و دلایل آن باخبرند. دولت ونزوئلا در تلاش بود به وسیله‌ی راهکارهایی مانع خروج ارز از کشور شود؛ یکی از این راهکارها چندنرخ‌ی کردن ارز بود. آشناست، نه؟

پس از این اقدام و در دولت بعدی، خبرهای متعددی از سوءاستفاده‌ی افراد نزدیک به دولت از چندنرخ‌ی بودن ارز و فساد گسترده‌ی آن‌ها به گوش می‌رسید. این افراد با استفاده از روابطی که با مقامات دولتی داشتند، ارز را به قیمت دولتی می‌خریدند و سپس با فروش آن در بازار آزاد، سود زیادی به دست می‌آوردند. اتفاقاتی نظیر این در دهه ۸۰ میلادی، عاملی شد برای بی‌ارزش‌تر شدن پول ملی و نیز بهانه‌ای برای کنترل بیشتر روی بازار ارز و سیاست‌های اشتباه و غیرمسئولانه‌ی دیگر. این اوضاع چنان فاجعه‌ی اقتصادی برای ونزوئلا به همراه داشت که حتی فروش نفت هم، که قیمت آن با افت شدید مواجه شده بود، نمی‌توانست کمکی به بهبود اوضاع کند. قربانیان اصلی اما، مردم ونزوئلا بودند که با نگرانی و استرس و ناامیدی از آینده روزگار می‌گذراندند.

ونزوئلا به اصلاحات اساسی اقتصادی، نیاز فوری داشت؛ اما نه تنها این اتفاق نیفتاد، بلکه پرز که با صرف هزینه‌های فراوان برای طرح‌های رفاهی، خود یکی از مسببان اصلی این بحران بود، با شعار بازگرداندن ونزوئلا به دوران اوج خود در دهه ۷۰، دوباره رئیس‌جمهور شد. اما پس از به قدرت رسیدن، پرز خیلی زود فهمید که شرایط با دهه‌ی هفتاد به کلی متفاوت است و اقتصاد ونزوئلا در حال فروپاشی است. وی تلاش زیادی برای بهبود شرایط اقتصادی کشور کرد، اما اقتصاد رانتی و روابطی ونزوئلا که قدرت اقتصادی را در دست عده‌ی کمی از خواص محدود کرده بود، تغییری نکرده بود و این معضل، مانعی بزرگ بر سر راه تغییرات اساسی بود.

در همین حال پرز برنامه‌ی اقتصاد ریاضتی را مطرح کرد؛ مثلاً یارانه‌ی بنزین و گازوئیل را که قبلاً خود و به عنوان طرحی رفاهی وضع کرده بود، لغو کرد و قیمت سوخت، افزایش زیادی یافت. این اتفاق باعث تظاهرات گسترده‌ی اعتراضی و حتی غارت گسترده‌ی شهرها توسط مردم شد. تلاش پلیس برای کنترل اوضاع باعث کشته شدن بیش از ۱۰۰ نفر از مردم شد که به ماجرای «کاراکاز» معروف شد. از قلب تظاهرات کاراکاز، شخصیتی ظهور کرد که بعدها تأثیری تاریخی در سرنوشت ونزوئلا داشت: هوگو چاوز (Hugo Chávez). هوگو چاوز که فردی نظامی بود، برای کودتا علیه دولت اقدام کرد؛ اما اولین اقدام او شکست خورد و به زندان افتاد. پرز از یک کودتای دیگر نیز جان سالم به در برد اما در نهایت در سال ۱۹۹۳ مجبور به استعفا شد. پس از پرز، رئیس‌جمهور بعدی چاوز را از زندان آزاد کرد و به او عفو ریاست جمهوری داد... زمینه برای قدرت یافتن چاوز در ۱۹۹۹ آماده می‌شد.

دوران هوگو چاوز

زمانی که چاوز به قدرت رسید، بدنه‌ی جامعه‌ی ونزوئلا به شدت فقیر شده بود؛ حدود نیمی از مردم زیر خط فقر زندگی می‌کردند، نرخ تورم سالانه بیش از ۳۰ درصد بود، درآمد نفتی کاهش پیدا کرده بود و سیستم دو حزبی ونزوئلا به علت ناکارآمدی و فساد شدید هر دو حزب، اعتبار خود را نزد مردم از دست داده بود. چاوز خود را مانند یک منجی به مردم ونزوئلا معرفی کرد؛ وی در سخنرانی‌های خود مدعی این بود که طرفدار هیچ‌یک از دو حزب ونزوئلا نیست و از تبار دیگری است که فساد را ریشه‌کن خواهد کرد و فقرا را از وضعیت اسفبار آن زمان، نجات خواهد داد، قدرت طبقه‌ای که خود را برتر می‌دانند سلب خواهد کرد، قانون اساسی را تغییر خواهد داد و بسیاری وعده‌های دیگر. طبیعی بود که مردمی که در فقر و فلاکت دست و پا می‌زدند، حرف‌های کسی را که متعلق به هیچ‌کدام از دو حزب ونزوئلا نبود و وعده‌ی نابودی نظام

راتنی و طبقاتی ونزوئلا را می‌داد، بشنوند و باور کنند؛ غافل از این که با انتخاب او، خود و کشورشان را از چاله به چاه خواهند انداخت. بهتر است قبل از ادامه، به این نکته توجه کنیم که موضوعاتی که چاوز روی آن دست گذاشته بود و ادعای اصلاح آن‌ها را داشت، غلط نبودند. در واقع پوپولیست‌ها اصولاً سؤالات و نیازهای درستی را مطرح می‌کنند؛ اما پاسخ‌هایی که به آن نیازها می‌دهند الزاماً درست نیست. اما هوگو چاوز چه کسی بود؟

چاوز در دهه ۱۹۵۰ به دنیا آمده بود و در جوانی به ارتش پیوسته بود، الگوهای شخصیتی خود را سیمون بولیوار، کارل مارکس و چه گوارا می‌دانست و خود را انقلابی می‌پنداشت؛ همین روحیه انقلابی، باعث شد وقتی به ریاست جمهوری ونزوئلا رسید، نام کشور را به «جمهوری بولیواری ونزوئلا» تغییر دهد.

چاوز در قانون اساسی ونزوئلا تغییرات زیادی اعمال کرد؛ ارتش را مسئول تأمین امنیت داخلی و بیشتر صنایع بزرگ داخلی را دولتی کرد (در واقع خصوصی‌سازی برعکس)، همچنین از دیگر اقدامات او می‌توان کنترل ارز، دولتی‌سازی، اجرای برنامه‌های رفاهی برای طبقه کارگر، افزایش اختیارات دولت و برقراری روابط عمیق با حکومت‌های چپ مانند فیدل کاسترو در کوبا و کمک به برنامه‌های ضدآمریکایی اشاره کرد. چاوز در اوایل دوران ریاست جمهوری با اعتراضات و تظاهرات زیادی از سوی طبقه بالا و قشر متوسط رو به بالای جامعه مواجه شد، اما به دلیل برنامه‌های رفاهی که برای طبقه کارگر انجام می‌داد، از پایه‌ی حمایتی خوبی برخوردار بود و در رفراندوم و انتخابات مختلف رأی می‌آورد. در دوران او بار دیگر قیمت نفت افزایش یافت و کمک زیادی به اجرا و تداوم برنامه‌های رفاهی وی کرد. چاوز با پول حاصل از فروش نفت گران‌شده، فقر را در جامعه تقریباً به نصف رساند، به سیستم حمل و نقل و مواد غذایی یارانه اختصاص داد و سیستم بهداشت را رایگان کرد (۲۰۰۳ تا ۲۰۱۰). وی با وجودی که می‌دانست در صورت کاهش قیمت نفت، قادر به ادامه دادن هیچ کدام از این برنامه‌ها نیست، اما هیچ اقدامی جهت کاهش وابستگی اقتصادی کشور به نفت نکرد.

در این زمان در ایران محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور بود و مانند ونزوئلا، ایران هم به دلیل افزایش شدید قیمت نفت، بیشترین درآمد نفتی تاریخ خود را ثبت کرد، اما در عمل و به دلیل تحریم‌های بین‌المللی، هزینه‌ها هم برای ایران دو یا سه برابر شد. از قضا چاوز هم با آمریکا به هیچ‌وجه سر سازگاری نداشت و این موضوع، باعث تحریم‌های اقتصادی آمریکا علیه این کشور شده بود. به طور کلی، تحلیلی وجود دارد که طبق آن، بعد از این که ونزوئلا صنعت نفت را ملی و دست آمریکا را از نفت خود کوتاه کرد، آمریکا برنامه‌های چند ساله برای منزوی کردن اقتصاد ونزوئلا در پیش گرفت؛ اختلاف آمریکا و ونزوئلا در زمان چاوز و با اقدامات او به اوج خود رسید. اقداماتی نظیر افزایش امتیاز کشورهای دیگر از صنعت نفت ونزوئلا و افزایش روابط با کوبا و ایران، از سوی آمریکا به دشمنی با این کشور تعبیر می‌شد (ناگفته نماند که آمریکا در دوره‌ی پرز خیمنز روابط بسیار نزدیکی با ونزوئلا داشت و حتی خیمنز از دولت آمریکا به خاطر کمک‌های شایانش به صنایع نفتی آمریکا، مدال افتخار و یادبود گرفته بود). در نتیجه و طبق این تحلیل، حالا که ونزوئلا جلوی آمریکا قد علم کرده و با دشمنان این کشور طرح دوستی و اتحاد می‌ریخت، آمریکا تمام تلاش خود را برای زمین‌گیر کردن اقتصاد ونزوئلا از طریق تحریم می‌کرد. از سوی دیگر اما عده‌ای معتقدند عناد و دشمنی، همیشه بین کشورهای مختلف بوده است و ونزوئلا فرصت ترمیم اقتصاد خود را در زمان بالا بودن قیمت نفت داشته؛ ولی به دلایلی مانند فساد و سوءمدیریت رهبران و ساده‌انگاری مردم، این فرصت را از دست داده است.

رابطه‌ی ونزوئلا با ایران

در دوران چاوز در ونزوئلا و محمد خاتمی در ایران بود که ایران و ونزوئلا روابط به شدت نزدیکی با یکدیگر برقرار کردند؛ ارزش مبادلات بین دو کشور از حدود ۱۸۰,۰۰۰ دلار در سال ۲۰۰۱، به ۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار در سال ۲۰۰۸ رسید؛ تأسیس بانک «ایران-ونزوئلا» نیز در همین دوران بود. روابط ایران و ونزوئلا در دوره‌ی محمود احمدی‌نژاد به اوج خود رسید که یکی از علل این موضوع، تفاهم این دو رهبر در مواضع شدید ضد امپریالیستی بود. حتی در سال ۲۰۰۶ اعلام شد که ونزوئلا قصد دارد تعدادی جنگنده‌ی «F۱۶» به ایران بفروشد که این موضوع، باعث نگرانی شدید آمریکا از نفوذ ایران در آمریکای جنوبی شد.

چاوز با برنامه‌های داخلی و خارجی‌ای که گفته شد، در انتخابات ۲۰۱۲ نیز به پیروزی رسید. اما یک‌سال بعد، در اثر سرطان درگذشت. احمدی‌نژاد با بغل کردن مادر چاوز در همان مراسم، باعث جنجال زیادی در ایران شد.

دوران پسا چاوز

پس از مرگ چاوز و همزمان با روند نزولی قیمت نفت، معاون وی نیکلاس مادورو با پیروزی در انتخابات، رئیس‌جمهور ونزوئلا شد. مادورو کشور را در شرایطی تحویل گرفت که سوء مدیریت‌ها و وابستگی اقتصادی به نفت و عدم توسعه‌ی زیرساخت‌ها و همچنین تحریم‌ها، ونزوئلا را به کلی فلج کرده بود. با همه‌ی این تفاسیر، مادورو که خود سوسیالیست بود، راه چاوز را ادامه داد؛ با این تفاوت که به دلیل کاهش قیمت نفت، توان کمک به فقرا و پرداخت یارانه را نداشت. هم‌زمان، مواد غذایی و دارویی که در دوران چاوز و به دنبال برنامه‌های رفاهی او، مشمول یارانه بودند، کمیاب شدند. مادورو همچنین برای بهبود اوضاع نظام ارزی ونزوئلا که از چند دهه قبل، یکی از مشکلات بزرگ این کشور بود، سیستم ارز چند نرخ را اجرا کرد. او ارزش رسمی هر دلار را ده بولیوار اعلام کرد، اما فقط نزدیکان و اطرافیان مقامات به ارز رسمی با این قیمت دسترسی داشتند و بقیه مردم مجبور بودند هر یک دلار را در بازار آزاد به قیمت ۱۲ هزار بولیوار خریداری کنند که این به معنی نابودی پول ملی این کشور بود. مشابه اوضاع امروز اقتصادی کشور ما که قیمت دلار دولتی ۴۰۰۰ تومان و آزاد ۸۰۰۰ تومان می‌باشد (در تاریخ ویرایش این متن جهت درج در وبسایت دایجست در اواخر شهریور ۱۳۹۸، قیمت دلار آزاد ۱۱,۲۶۰ تومان است).

شنیده‌ها حاکی از این است که ارتش که مسئول رساندن مواد غذایی در ونزوئلاست، از این تفاوت قیمت سود فراوانی می‌برد؛ بدین گونه که دلار را با نرخ ۱۰ بولیوار از دولت گرفته و با قیمت آزاد، در بازار به فروش می‌رساند. در نتیجه، این بحران برای ارتش و خود مادورو منافع

مادی زیادی دارد که باعث حمایت ارتش از مادورو و ماندن او در قدرت، با وجود اعتراضات گسترده شده است. یکی دیگر از دلایلی که عصبانیت مردم و به تبع آن تظاهرات و شورش‌های خیابانی مردم را در پی داشت، تلاش مادورو برای تغییر قانون اساسی بود؛ داستان از انتخاباتی جنجالی که در آن مادورو برنده اعلام شد شروع شد؛ اکثریت مردم نمی‌توانستند نتایج را باور کنند و معتقد بودند که در شمارش آرا تقلب شده است. اتحادیه‌ی اروپا و آمریکا نیز این انتخابات را محکوم و تحریم‌های جدیدی علیه ونزوئلا وضع کردند، مادورو در داخل کشور، بیشتر رهبران اپوزیسیون را دستگیر و قلع و قمع کرد و این روند همچنان ادامه دارد... مردم برای آزادی تلاش می‌کنند، دولت برای ماندن در قدرت به هر کاری دست می‌زند، تورم روز به روز افزایش می‌یابد و قحطی غذا و دارو، ونزوئلا را از نظر شاخص فلاکت، به یکی از فاجعه‌بارترین کشورهای دنیا تبدیل کرده است.

عده‌ای از تحلیلگران اقتصادی معتقدند که ونزوئلا و به‌صورت کلی، هر کشور دیگر درگیر بحران اقتصادی، برای داشتن اقتصادی کارآمد و سالم، نیاز به اعمال اصلاحات اساسی و ریشه‌ای دارد و در غیر این صورت حتی اگر ونزوئلا بتواند از این بحران عبور کند، باز هم چند سال دیگر ممکن است اتفاقاتی شبیه به امروز، گریبان‌گیر این کشور شود. از سوی دیگر مادامی که در رأس، شبکه‌ای فاسد قدرت را در دست دارد و از شرایط بحرانی و فقر و فلاکت مردم سود می‌برد، امکان انجام اصلاحات واقعی اقتصادی نخواهد بود و این مردم هستند که مجبور به پرداخت هزینه‌ی این فضاحت‌ها می‌باشند.

با آرزوی خوشبختی برای مردم ونزوئلا...

منابع

- <http://www.geographia.com/venezuela/history.htm>
- https://en.wikipedia.org/wiki/History_of_Venezuela
- <https://www.youtube.com/watch?v=f5iHTqzPB2o>
- https://en.wikipedia.org/wiki/El_Dorado
- <http://countrystudies.us/venezuela/3.htm>
- <https://www.britannica.com/place/Venezuela/The-independence-movement>
- <http://geab.eu/en/top-10-countries-with-the-worlds-biggest-oil-reserves/>
- <http://www.historyworld.net/wrldhis/PlainTextHistories.asp?historyid=ab55>
- <http://geab.eu/en/top-10-countries-with-the-worlds-biggest-oil-reserves/>
- <https://history.libraries.wsu.edu/history105-07-stratton-fall2017/2017/08/30/political-upset-in-venezuela/>
- <https://mises.org/wire/venezuela-chavez-prelude-socialist-failure>
- https://en.wikipedia.org/wiki/Iran%E2%80%93Venezuela_relations
- <https://www.nytimes.com/2018/05/17/business/energy-environment/venezuela-oil-sanctions-iran-china-russia.html>
- <https://www.youtube.com/watch?v=S1gUR8wM5vA>
- <https://www.statista.com/statistics/371895/inflation-rate-in-venezuela/>
- https://en.wikipedia.org/wiki/United_States%E2%80%93Venezuela_relations